



وارش گیلاتی: دفتر شعر «شاید به‌جا آوردی» وحیده احمدی ۳۸ غزل دارد در ۸۲ صفحه که انتشارات شهرستان ادب در سال ۱۳۹۵ آن را با تیراژ ۱۱۰۰ نسخه درآورده است.

یکی از نکات قابل توجه این دفتر تخیل و

تصویرسازی‌های آن است که از راه ترکیب‌سازی ایجاد نمی‌شود، بلکه از راه جملات در شعر نقش‌آفرینی می‌کند.

نکته بعدی در دفتر این شاعر (دوست ندارد

خانم‌های شاعر را شاعره بخوانم!) حرف‌های تازه است که مثبت است اما گاهی در آن لفظ یا معنا سبک ادا می‌شود:
در لفظ: «این قدر جنس خوب را یکجا گرفتی یا تکی؟»

در معنا: «مگر پیامبرم؟ ناچام مگر مادر/ که

چوب داده و می‌گویی: امتحانش کن»

در واقع هر دو یکی است؛ چو در لفظ این اتفاق بیفتد، موثر در معناست و نیز برعکس.

نکته بعدی در زبندی عاشقانه شاعر است که در به دست آوردن یار و معشوقه‌ خوشبین است و در این امر هر کار بشود می‌کند و کوتاهی نمی‌کند. از قدیم هم گفته‌اند: «در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد»:

«می‌شود با نگاه سرسری‌اش، لحظه‌ای هم

الف. م. نیساری: مجموعه شعر «همیشه حق

با دیوانه‌هاست» اثر اصغر عظیمی‌مهر در ۱۷۵ صفحه توسط انتشارات فصل پنجم منتشر شده است. این مجموعه در ۳ دفتر تنظیم شده است؛ دفتر اول با نام «رباعی‌های سرگردان از گذشته تا همین روزها»، دفتر دوم با نام «عاشقانه‌ها و

دفتر سوم با نام «در ادبیات صلح».

از بس غزل با مضامین و مفاهیم و گرایش‌های رباعی‌های صغده که مرتب باید توجیح دهم که فلان غزل عارفانه است یا اجتماعی و سیاسی یا مثلاً ارویتیک و فانتزی و سانتی مانتا! در صورتی که غزل باید عاشقانه بوده و خالی از تغزل نباشد یا حداقل اینکه عاطفه سرشار یا غلبشش آن را در حال و هوایی از نوعی عاشقانگی نگه دارد و…). نکته‌ جالب و عجیب در غزل‌های این کتاب اینکسه در زمانه‌ای که غزل از حداقل ۷ بیت به حداقل ۵ و حتی ۴ بیت رسیده، اصغر عظیمی‌مهر و قادر طهماسبی «فرد» و یکی دو نفر دیگر، غزل‌های‌شان به لحاظ تکثر ابیات، در حال طی کردن سیر صودی است! غزل‌هایی که تازه طبق قواعد و قانون گذشتگان، حداکثر باید ۱۲ بیت باشد، فراتر از آن رفته و می‌رود! اگر بگویم یکی از این اشعار عاشقانه ۸۲ بیت دارد، باور نمی‌کنید. پس نتیجه می‌گیریم بخش عاشقانه‌های اصغر عظیمی‌مهر، بخش غزل‌های وی نیست، یا اینکه هم هست و هم نیست! این شعرهای بلندبالا به قصیده هم نمی‌مانند و حتی به غزل‌مثنوی‌هایی که رسم شده! فقط در یکی از این عاشقانه‌ها دیدم که ردیف از «دیروز» به «امشب» و بعد از «امروز» به «فردا» تبدیل شده است!

البته شاعر آزاد است هر گونه که خواست شعر بگوید، به شرطی که از قواعد و قوانینی پیروی

یادداشتی بر دفتر شعر «شاید به جا آوردی» سروده وحیده احمدی

گرگ و میش آفتابگردان

درست است که شاعر این دفتر گاهی و به ندرت، حرف تازه‌اش را سبک می‌زند اما در ادامه سنگین و با وقار عمل می‌کند، آنگونه که در شعر ۴ ، که اگر شعری تاثیرگذار نباشد، بی‌شک فردا بر سر زبان بعضی‌ها خواهد بود:

«جوینده که بودم؟ یابنده که هستم؟

از کی مدام بردم؟ بازنده که هستم؟

هر کس مرا به نوعی سهم گذشته‌اش کرد

ای حال نورسیده! آینده که هستم؟

وقتش رسیده، باید بر گونه‌ها بغلطم اشکم که خود ندانم شرمنده که هستم پیشانی‌ام ندارد داغ تو را و مه‌رت

بر قلب و گوش من خورد، من بنده که هستم؟

آن لحظه‌های سرکش، حالا فروکشیده

من مرده که بودم؟ من زنده که هستم؟»

به هر حال، اغلب اشعار این دفتر، دغدغه‌های شخصی وحیده احمدی است که بعضی اوقات زیادی شخصی است که البته- از یک منظر- زیاد هم بد نیست، چون مدام در اینگونه مواقع در دغدغه‌های ظاهراً سطحی و معمولی‌اش، به خودش هشدار می‌دهد به عنوان یک زن، زنی که با همه زیبایی‌هایش یک روز پیر خواهد شد، بعد مادر‌بزرگ خواهد شد و نیز همسری نه دیگر او را ماه‌ها در حسرت یک دیدار خواهند گذاشت

و حتی بعد از مرگش، به زحمت و سختی و سنگ قیبرش را پیدا خواهند کرد… و زنی که در کهنسالی دیگر هیچ جذابیت و زیبایی برای همسرش نخواهد داشت و… البته اینها دغدغه‌های مهمی است برای خانم‌ها و شوخی هم نیست اما از منظر فرهیختگان و حتی انسان‌های معمولی فهمیده و باتجربه، این همه نیست به خصوص نزد مردمان و زن‌های مستقل، بویژه زن‌های مستقل، خاصه زن‌های مستقلی که عشق به همسرشان را تجربه کرده‌اند. چنین دغدغه‌ای را وحیده احمدی بخوبی و در سطحی که باید و شاید، در شعری به سادگی و به زیبایی بیان کرده است:

«یا همان مردی که می‌خواهم همین است؟ آن مرد رویاهای چندین ساله، این است؟ در آسمان دیگر نمی‌خواهد برگردم؟ یعنی خیالم تخت، از روی زمین است؟ پشت سرم از راه‌های رفته پُر بود گفتم که راه پیش رویم بهترین است؟ امروز را دستی به دستم گل رسانید

فردا چه؟ آیا سهم من تاج و نگین است؟

با پادشاهی چند روزی مختصر بود؟

بعدش حسابم با کرام‌الکاتبین است؟

آن وقت ژست پیرزن‌ها را بگیرم

دانم بگویم: جان من! دنیا همین است؟»

وحیده احمدی نسبت به بسیاری از خانم‌های شاعر، زن بودن خودش را آشکارتر می‌کند و نمی‌خواهد از طریق چم و خم‌ها و پیچیدگی‌های مصنوعی، حرفی را که نمی‌تواند بزند، بزند. او راحت حرفش را می‌زند؛ او تا آنجا که قلم غیغیش اجازه می‌دهد، می‌گوید و گاهی نیز شیطنت می‌کند:

«گلی که داده‌ای دستم، شده تاج سرم آقا به هر جا می‌روم این خانمی را می‌برم آقا نگاهم با نگاهت گرم می‌گیری، نگاه کن که چک‌چک بشکنند قندیل‌های پیکرم آقا یخم وا می‌شود نم‌م، کلامم می‌شود جاری و آن یک جمله را هم بر زبان می‌آورم آقا تو را من دوست دارم، این دو روز آشنایی را به نسبت از تمام عمر، خیلی بهترم آقا ببین یک شاخه گل در من چه غوغایی به‌ها کرده؟

چه خواهد شد اگر روزی بگیري در برم آقا؟» هرچند گاهی احساس می‌شود وحیده احمدی زیادی در این دفتر در پی اینگونه مضامین و مفاهیم است و بیشتر غزل‌هایش تنها شاخ و برگ‌های حرف اصلی شده است، یعنی بهتر آن بود که او کل این مضامین و مفاهیم را که طبعاً بخشی از حسرت‌ها، آرزوها، امیال و دغدغه‌های انسانی و زنانه‌اش است، در ۲–۳ غزل کلاً جمع و جور می‌کرد و در لباس و شکلی موجز و عمیق

و گسترده به بیان و زبان می‌آورد تا سال‌های بعد با تجربه‌های تازه‌ای از این دست بازگردد (البته اگر دوست دارد که برگردد!) و از بالا به موضوع و هر چیز دیگر نگاه کند و نه در موزات هر چیز! «یعنی گذشت آن روزها؟ آن روزهای احتمال باور به تغییر جهان، ایمان به رویای محال از بین صدها انتخاب، از بین صدها منتخب دل را به دریا می‌زنم بین الف، ب، جیم، دال یعنی که قلبم می‌شود تنها برای یک نفر؟ دیگر نه این، دیگر نه آن، یسا آن کمال و آن جمال؟

اما تو چه؟ آیا تو هم در انتخاب محکمی؟ یا نه، کم‌اگان مانده‌ای در روزهای احتمال؟» با شنیدن غزل‌های تکراری از این دست، دیگر

حالم در حال بهم خوردن است، چون هر چیز اندازه‌اش خوب است. غزل بالا را ناگزیر بودم به عنوان مثال بیاورم.

عجیب است اننگار خانم احمدی حرفم را شنید و در غزل بعدی، حرف دیگر و دگر گونه‌ای را پیشه کرده است؛ حرفی دیگر و دغدغه‌ای دیگر و بیانی دیگر؛ اگرچه نمی‌دانم با بعضی از ابیاتش که حکم شرعی دارد چه باید کرد!

«دستت به دستان من خورد، از قصد یا اتفاقی چی عاید ما شد از این احساس گنگ تلاهی؟ گرما گرفتیم از هم؟ سرمای‌مان برطرف شد؟ یا نسل یخی‌های قطبی بر جان‌مان مانده باقی؟ چشمت به چشمان من خورد، آتش گرفتیم با هم

در سرخی زردی ما، گل کرد دشت اقاقی زیر چه سفقی بمانیم، از آسمان گنبدی‌تر؟ همکار یا همکلاسی؟ همسایه یا هم اتاقی؟ راهت به راهم نخورده ست اما بیا همقدم باش حتی اگر گاه‌گاهی، حتی اگر اتفاقی!» به هر حال، حال و هوای وحیده احمدی را نمی‌توان عوض کرد، باید به دغدغه‌هایش احترام گذاشت، چون او نیز اغلب اوقات به شعور مخاطبش احترام گذاشته و با مفاهیم سطح پایین، حرف‌های سطح بالا می‌زند:

«نه اینکه همسرت باشم، نه مثل خواهرت هستم نه حتی لحظه‌ای را هم به جای مادرت هستم به هنگام وداع تو، حریر چادرم بر سر دلم خوش بود من جزو سپاهی لشکرت هستم خودم اینجا، دلم آنجا، همر آن جایی که تو باشی

دلم خوش بودم اگر دورم ولی دور و برت هستم به هنگام هواداری، چه در سرما، چه در گرما اگر در خانه هم باشم، درون سنگرت هستم برادر!ا سنگ قبرت شد در این صد سال تنهایی خجالت می‌کشیم دیگر بگویم خواهرت هستم؟ حرف آخر اینکه اگر چه زبان وحیده امیری زبانی ساده است اما نمونه‌ای از زبان شعر امروز است. او معمولاً مثل دیگران فکر نمی‌کند و مثل دیگران حرف نمی‌زند و مثل خیلی‌ها، تعابیر و کلام دیگران را کش نمی‌رود؛ خودش است اما این کافی نیست، چون به قول نیما: «هر کسی و هر چیزی محصول خود و دیگران است». من از دیگران موثر، معلم، مشوق و مکمل، چیز زیادی در او ندیدم.

با این همه، خیلی باید بی‌انصاف باشیم که بعضی رباعیات بسیار درخشان اصغر عظیمی‌مهر را نادیده بگیریم؛ رباعیاتی که وقتی موززند، معانی را نه‌تنها عمیق و گسترده، بلکه زیبا می‌کنند؛ آنجا که عشق به برکت خود، نعمت و فراوانی می‌آورد:

«تنهایی من غار بزرگی شده بود

هر سنگی، دیوار بزرگی شده بود

هر بوسه ما گر که بذری می‌شد

دنیا کندم‌زار بزرگی شده بود»

بخش‌های دیگر مجموعه هم شعرهایی خواندنی دارد اما نه برای مخاطبانی که حرفه‌ای‌اند و دنبال لحظات ناب؛ خواندنی برای کسانی که با شعرهای تقریباً خوب هم هوایی می‌شوند!

«من تمام عمر گشته‌ام ولی به هیچ‌وجه هیچ‌کس شبیه عشق اولم نمی‌شود هر چقدر فکر می‌کنم به هم نمی‌رسیم هر چقدر استخاره می‌کنم نمی‌رسیم صبر می‌کنم و دلخوشم به اینکه گفته‌اند پشت مرد زیر بار غصه خم نمی‌شود من قبول می‌کنم شبیه عشق و عاشقی شعر و شاعری بدون درد و غم نمی‌شود»

البته شعرها یا بهتر است بگویم سطرهایی از این بدتر و از این بهتر هم در این دفتر یافت می‌شود. دیگر بستگی به شما دارد که چقدر نکته‌دان و نکته‌سنج و در کل دنبال چه متاعی هستید که از قدیم گفته‌اند: «متاع کفر و دین بی‌مشری نیست.»

بخش سوم کتاب هم که نوع زبان و بیان و موضوعاتش متفاوت از ۲ دفتر دیگر است. شاعر در آنجا دنبال حرف تازه با زبان تازه است: «زمین بزرگ‌ترین درد آسمان شده است تگرگ بغض فُسیلی ابرمان شده است شب و صغیر گلوله؛ کسی به خاک افتاد و خاک معدنی از سرب و استخوان شده است» و در ادامه گاه با سطرهای درخشان همچون: «عجیب نیست اگر آسمان فرو می‌ریخت زمین شبیه بمبی در آسمان شده است.»

پنجشنبه

درباره کتاب «او عمو من است»

احساسات مکتوب

- مهدی خدادادی

خاطره از جمله مواد و مصالح در تحقیق تاریخی و همچنین بنیاد تاریخ شفاهی، به عنوان روشی متفاوت در تاریخ‌نگاری است. خاطر‌نگاری با شیوه‌ها و قالب‌های مختلف، سابقه‌ای طولانی در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران دارد. بحمدالله بعد از انقلاب نیز این گونه ادبی مورد استقبال خوب نویسندگان و مخاطبان قرار گرفته و کمک شایانی درباره ثبت وقایع مختلف تاریخی ایران در این مقطع کرده است؛ گونه‌ای ادبی که سبب جاودانگی یاد و خاطره انسان‌های موثر در جریان انقلاب و دفاع‌مقدس و اهداف و آرمان‌های این انسان‌ها شده که این کار کرد، مویذ اهمیت آن است.

همین اهمیت سبب می‌شود نویسنده علاقه‌مند به این حوزه، با آشنایی با مولفه‌ها و عناصر در نگارش خاطره دست به قلم برد و سعی کند مطلبی را به مخاطب انتقال دهد که علاوه بر پاسخ به سوالاتی پیرامون مکان و زمان وقوع خاطره، افراد و عوامل بروز خاطره و چرایی و چگونگی بروز آن خاطره که از ارکان یک خاطره خوب و کامل بوده، بار ارزشی و معنایی هم داشته باشد و این امر محقق نمی‌شود مگر اینکه نویسنده مطالعات فراوانی در این زمینه داشته باشد و پای درس اساتید این رشته سال‌ها تلمذ کرده باشد.

«او عمو من است» سرگذشتنامه سردار شهید علی قمی به قلم زهرا قمی کردی اولین کتاب از سری کتاب‌های فرماندهان دیار ۱۵ خرداد است که به همت موسسه‌فرهنگی - هنری رسول آفتاب به چاپ رسیده است؛ کتابی که نویسنده آن با شخصیت اصلی آن قرابت خونی داشته است. اثری از نویسنده‌ای توکلم که بار احساسی آن بر تکنیکی بودن و ادبی بودن آن می‌چربد.

کتابی که مخاطب با عنوان ذکر شده روی جلد، انتظار قالب روایی داستانی از آن دارد ولی داستان به معنای واقعی داستان نیست. «او عمو من است» را در زمره کتاب‌های مجموعه خاطرات خوب هم نمی‌توان دسته‌بندی کرد، چون خاطرات از لحاظ ساختار، تقایص و ابهامات فراوانی به همراه دارند. خاطراتی که برای آن جامعه هدف بزرگی ترسیم نشده و به غیر از خانواده، دوستان، مرتبطان با این شهید و با اغماض مردم شهر پیشوا برای مخاطبان دیگر مطالب را اهمیتی نیست و به اصطلاح برد کوتاهی دارد و به گندهای خانواده‌گمی جهت ذکر یاد این شهید بزرگوار آن هم به شکل خاطره بدل شده است. در حالی که کارکرد خاطره ایجاد آشنایی مخاطب عام با شخصیت مدنظر است. آن هم شخصیتی چون سردار علی قمی که در زمان حیات خود نقشی فرمانطقه‌ای و ملی داشته است. شهیدی که نابغه عملیاتی مناطق غربی کشور بوده است و رهبر معظم انقلاب در کلام خوش به این موضوع تاکید ویژه می‌کنند: «نام شهید ستاری و اردستانی و علی قمی و بقیه سرداران بارزش بر سسر در این خانواده‌های بلندپایه نوشته شده است، اینها شناسنامه یک ملت و یک شهر و یک کشور بوده است.» همین موضوع سطح انتظارها را درباره تولید اثر پیرامون این شخصیت بالاتر می‌برد.

در این اثر نویسنده با شور و احساس فراوان مطالب پالایش و ارزش‌گذاری نشده را پشت‌سر هم قطار کرده و همین شور و احساس باعث شده زبان روایت مناسبی را انتخاب نکند و انباشتگی همین مطالب کم و گاه بی‌اهمیت سبب می‌شود مخاطب از مطالعه کامل کتاب سر باز زده و مقاطع مهم زندگی این شهید در غرب کشور که گواهی رشادت این سردار رشید اسلام هست از نگاهش مغفول بماند، هرچند که حق مطلب هم درباره آن رشادت‌ها ادا نشده است. شتابزدگی در تولید آثاری نظیر این اثر سبب سو‌نژاندن سوژه می‌شود و این یک هشدار جدی است که عدم توجه به آن منجر به سوژه‌سوژی می‌شود؛ سوژه‌هایی که شاید تنها یکبار فرصت پرداخت به آنها فراهم شود و این جفا در حق آنهاست.

مجموعه‌ای درباره فرماندهان دیار ۱۵ خرداد است، عاجزانه از متولیان این حرکت ارزشی درخواست می‌شود با نگاهی ویژه به تولید اثر، دقت‌های لازم دربرابر نظارت بر مراحل نگارش، بازخوانی و ویرایش فنی و ادبی را در تولید سایر کتب این مجموعه لحاظ کنند تا آثاری مفید و با قدرت اثرگذاری بالا و در شأن فرماندهان دیار بصیرت و وارثان حقیقی انقلاب یعنی مردم دشت ورامین و خاقلان حماسه همیشه جاویدان ۱۵ خرداد تهیه و در تاریخ پرشکوه این انقلاب برای آیندگان ثبت شود.